**« فصلی در مه»**

**طرحی برای سریال در 26 قسمت**

**ارائه دهنده**

**غلامرضا صیامی زاده**

**بر اساس ایده ای از**

**جلیل اکبری صحت**

**نویسندگان**

**غلامرضا صیامی زاده**

**نعیم بزاز عطایی**

**مشاور حقوقی**

**دکتر محمدرضا مهرافزا**

**مشاور پزشکی**

**دکتر فرزانه فتوحی**

**نسبت طرح با موضوعات 12 گانه**

**سبک زندگی و خانواده (4)**

**اولویتهای موضوعی سازمان صدا و سیما**

**نگاه تعظیمی به روستا و روستائیان (113)**

**به نام خدا**

هماندم که اتومبیلی سواری بر جاده های کوهستانی و سرسبز و رنگارنگ خلخال در گذر است، در سویی دیگر، تراکتوری هراسان از عبور نامحتاطانة تریلی حامل کوپه های بزرگ سنگ معدنی به شانة خاکی می زند و رانندة روستایی در میان گرد و خاک برخاسته، خطاب به تریلی بی اعتنا ناسزا می گوید. گفتگوهای تلفنی سرنشین جلویی اتومبیل سواری(ساناز) با فرزندش در ترکیه، حاکی از چالشهای بازپرداخت وامهای سنگینی است که او و شریک ترکیه ای را به دنبال ورشکستگی هتل در ازمیر طی دوران کرونا، گرفتار نموده و نقدینگی شرکت دانش بنیان خانوادگی را هم در آستانة آغاز پروژة احداث کارخانة فرآوری سنگ به حداقل رسانده است. گرماگرم مشاجرة لفظی آندو، ناگاه صدای ترمز و برخوردی شدید، سر یک گردنه، طنین انداز می شود.

در مراسم خاکسپاری ساناز (همسر و همکار زمین شناس ارسلان) بسیاری از نزدیکان و آشنایان خانواده در قبرستان قدیمی اردبیل حضور دارند. آیدین و آتیلا ( پسران ارسلان) که ساکن و شاغل ترکیه هستند، اصلان برادر همدم و غمخوار ارسلان که مهمانداری می کند و الناز، خواهر رازدار و وفادارش که اکنون مسئولیتی سنگین در برابر سه برادرزاده اش به ویژه آیلا که همچنان در اغماست، ( او هنگام تصادف جاده ای پشت فرمان بوده است) بر دوش خود احساس می کند. فرد دیگری که حضورغیرمنتظره اش در مراسم، از چشم تیز خواهر ارسلان پنهان نمی ماند، گلاره، همسر اول ارسلان است که ۲۵ سال از جدایی آندو پس از یک سال زندگی مشترک می گذرد. قدرت، پسرخاله و همرزم ارسلان در سالهای جنگ (که با وجود ناخوش احوالی ناشی از ترکشهای بجامانده در بدنش، همراه پسرش حمید، از مغان به مراسم آمده است) از خواهر ارسلان می خواهد واکنشی به حضور ناخوشآیند گلاره نشان ندهد. حمید، دانشجوی رشتة هوا و فضا در تهران، به صورتی غیر مستقیم، مدام پیگیر وضعیت آیلا در بیمارستان است. آخرین لحظه های های خاکسپاری، ناگاه باد تندی که در می گیرد، شاخه های گل را روی سنگها می پراکند و قدرت که هوای ارسلان را دارد، او را از زمین بلند می کند.

ارسلان بر بالین دخترش آیلا در بیمارستان حاضر می شود و از گفته های پزشکان چنین درمی یابد راهی جز

دعا و انتظار برای بازگشت وی نیست. او اعتنایی به اصرارهای برادر و خواهرش برای حضور نوبتی در بیمارستان نمی کند و بیخوابی طولانی وی در بیمارستان آغاز می شود. روزی که آیدین و آتیلا برای کسب اجازه از پدر سوگوار، برای بازگشت به ترکیه به بیمارستان می آیند، آیدین شرمگین، حرفهایش را فرو می خوردو بغض کنان اتاق را ترک می کند. حمید (پسر قدرت) در حیاط بیمارستان که می کوشد با آندو رو در رو نشود، نظاره گر اشکهای آیدین و دلداری های برادرش آتیلاست. الناز و اصلان نگران بیخوابی ارسلان با پزشک صحبت می کنند و او ضمن تجویز داروهای آرامبخش، از آنها می خواهد اجازه دهند او دورة سوگواری را کامل طی کند.

ارسلان طی هذیانهای شبانه کنار دختر ناهشیارش، اشاراتی آشفته به نقش و نگارهای فرش اردبیل، (سالهای همکاری با پدرش در صادرات فرش به آلمان)چین خوردگی های رنگارنگ کوههای خلخال و روستاهای پروچ، آق بولاق و... دارد و خطاب به همسر مرحومه اش، از موفقیتهای آیدین در هتلداری در ازمیر و اعتبار و شهرت آتیلا در معماری پس از فارغ التحصیلی در آلمان و تأسیس دفتر معماری در استانبول می گوید.

گفته هایی که شنوندة دیگری هم در بیرون اتاق دارد. گلاره دسته گلی را کنار کاناپة ارسلان می گذارد و گوشی به دست، هنگام ترک آنجا، با نگاهی تحقیر آمیز به حمید(پسر قدرت) بی اعتنا از کنارش در راهرو می گذرد.

سحرگاه که الناز برای جایگزینی برادرش به بیمارستان برمی گردد، با مشاهدة دسته گلی آشنا کنار کاناپه، نام آورنده اش را جویا می شود و ارسلان تمایلی به صحبت در این باره نشان نمی دهد. لحظاتی دیگر، وقتی اصلان خبر از بازداشت آیدین در فرودگاه می دهد، الناز با حدس اینکه خود آیدین نیز از ممنوع الخروجی و احتمال بازداشت خبر داشته و آگاهانه به پیشواز این حادثه رفته است، بغض می کند و از اصلان می خواهد چیزی به ارسلان بروز ندهد و سراغ پسرخالة متنفذ وی ( قدرت) برود. قدرت پس از پرس وجوهایی اولیه و آگاهی از شکایت دو نزولخور بدنام، چارة کار را همانا تماس مستقیم خود ارسلان با مقامات آشنا می داند. اصلان و الناز، ناگزیر قضیة بازداشت آیدین را با پدرش در میان می گذارند و او برآشفته از اقدامات خودسرانه پسرش در بدهی از نزول خورها، او را عامل زیاندهی شرکت و شرمساری خانواده می خواند. الناز و اصلان پس از نومیدی در توجیه برادرشان برای تماس با مقامات آشنا درملاقاتی با بازپرس پرونده می کوشند با ارائه وثیقه ای،حکم آزادی

موقت او را بگیرند. اظهارات وکیل شرکت در بارة محدودیت سند خانه که برای اخذ وام کارخانه در رهن بانک است، آندو را به ارایة سند خانة خود وامی دارد که با مخالفت ارسلان روبرو می شود. ارسلان معتقد است آیدین در صورت آزادی ممکن است دوباره به سمت دریافت پول نزولی برود و پرونده اش را سنگین تر کند.

آندو هنگام برگشت از بیمارستان، دوباره گلاره را در راهرو می بینند و منتظر می مانند تا وی بیمارستان را ترک کند. نظاره گر دوم این صحنه، حمید است که همچنان دور و اطراف بیمارستان می پلکد و ماجرای وثیقة درخواستی دادگاه و مخالفت ارسلان با وثیقه گذاری خواهر وبرادرش را با پدرش در میان می گذارد. قدرت پس از شناسایی و مذاکرة اولیه با دو شاکی اصلی پرونده، متوجه سرسختی و بیرحمی آنها می شود و از سوی دیگر با آگاهی از حضور مکرر گلاره در بیمارستان، از الناز و اصلان می خواهد حضورشان در بیمارستان را بیشتر کنند و ارسلان و آیلا را تنها نگذارند.

فردای همان روز، الناز و اصلان با حضور در ساعت ملاقات زندان و خبر آزادی ناگهانی و موقت آیدین، سخت جا می خورند. آیدین که به خلوت خود رفته است، در ملاقات با قدرت، دلخوری خود را از خودداری پدرش در وثیقه گذاری و عدم تماس با مقامات آشنا ابراز می کند. قدرت، در بارة وثیقه گذاری غیرمنتظرة گلاره برای

او جویا می شود و در می یابد آیدین نیز همچون دیگران، پاسخی روشن برای این پرسش ندارد. الناز و اصلان،

اقدام گلاره را ناشی از فخرفروشی و خودنمایی های اشراف مآبانة و متظاهرانة گلاره و خانواده اش می دانند. قدرت، این حرکت را بیشتر از همه برخاسته از حسی یکطرفه و دیرپا می داند که همچنان سالها پس از جدایی

، در وجود گلاره زنده است و در گذر از یک تنهایی طولانی، تا مرز جنون و دیوانگی پیش رفته و گاه جای خود را به کینه و تنفر نیز داده است. زمانی که الناز و اصلان خبر آزادی موقت آیدین را به پدرش می دهند و تعجب

خود را نسبت به وثیقه گذاری گلاره بروز می دهند، با خشم و تعجب زیاد ارسلان روبرو می شوند. او با اظهار

بی اطلاعی از این قضیه، وکیلش را فرا می خواند. وقتی وکیل بنا بر درخواست ارسلان، برای تنظیم لایحة دفاعیه نزد آیدین می رود، ضمن ابراز تعجب از پذیرش بهرة ده درصدی از دو نزول خور بدنام، ازخشم و تعجب پدرش درمورد وثیقه گذاری گلاره برای وی می گوید. آیدین با اشاره به کدورتها و اختلافات مالی با شریک ازمیری اش پس از ورشکستگی هتل در دوران کرونا، بحران نقدینگی شرکت، مخالفت پدر با وثیقه گذاری عمه و عمو و نیز بی تفاوتی و خودداری او حتی از یک تماس تلفنی با مقامات آشنا، از درماندگی و استیصالی می گوید

که وی را وادار به مراجعه به هرکسی نموده و بهیچوجه انتظار نداشته است شخصی چون گلاره پا پیش بگذارد

بدون هیچ سفته و تضمینی، برای وی وثیقه بگذارد.

ارسلان پس از اطمینان از اینکه کسی از خانوادة او درخواست کمک از گلاره نکرده است، قاطعانه از وکیلش

می خواهد هماهنگی های لازم را جهت لغو اسناد وام کارخانه و جایگزینی سند خانة خود با چک وثیقة ارایه شده از طرف گلاره، در دادگستری انجام دهد.

گلاره درملاقات با وکیل کهنه کار شرکت ارسلان، با لحنی ترحم آمیز انصراف از وام بانکی را که به تعلیق دوبارة پروژه احداث کارخانه می انجامد، بی تدبیری می خواند و با اشاره به اینکه عجله ای به آزادسازی چک وثیقة خود ندارد، حرف از مهلت زمانی یک ساله با محاسبة اندکی بهره به میان می کشد. وکیل از سر کنجکاوی ، انگیزة واقعی وی از ریسک وثیقه گذاری برای یک غریبه را جویا می شود. گلاره به شناختی که از همسر گذشتة خود همچون مردی پاکدست دارد، اشاره می کند و طی ملاقاتی با خود ارسلان، پیشنهاد می دهد معادل چک وثیقه ای که ارایه کرده است، مشارکت نامه ای در پروژة احداث کارخانة فرآوری منعقد گردد. ارسلان به بهانة پیشگیری از حواشی و شایعات آزاردهنده ای که آرامش او و خانوادة سوگوارش را به هم می زند، پیشنهاد مشارکت او را محترمانه رد می کند. گلاره با افسوس از اینکه او طی همة این سالها، هیچ تغییری نکرده است،کله شقی های وی را که همیشه فرصتهای پیشرفت را سوزانده و همنشینی با تحصیلکرده های بی پول و توهم زده را به همکاری با اشخاص اصیل زاده و گرانمایه ارجح شمرده است، احمقانه می خواند. ارسلان که هر ثروتی را نشانة اصیل زادگی وگرانمایگی نمی داند، دوباره بر قرار جابجایی وثیقه ها اصرار می کند.

پس از جابجایی وثیقه ها و بازگشت آرامش نسبی به خانواده با افزایش سطح هوشیاری آیلا و بازیابی نسبی توان

تکلم، مقدمات ترخیص وی از بیمارستان فراهم می شود و قدرت به اصرار پسرش، از ارسلان دعوت می کند به همراه خانواده،چند روزی را در ییلاق مغان، مهمان آنها باشند.طی اقامت ارسلان و آیلا در ییلاق، تجدید دیداری با فامیلهای مرحومه صورت می پذیرد و قدرت، ترتیب ملاقاتی را میان ارسلان و یکی از ملاکان قدیمی منطقه، (حاج ابراهیم) می دهد که دوران بازنشستگی اش را با شناسایی و پرورش گیاهان دارویی منطقه می گذراند.

آیلا بنابر توصیة پزشکان به عکاسی از طبیعت روی می آورد که طی تحقیقاتی علمی، تأثیرات خوب آن بر روند بازیابی قدرت تکلم ثابت شده است. پیشنهاد و اصرار قدرت برای پیگیری پروژة احداث و راه اندازی کارخانة فرآوری سنگ (پروژه ای که ارسلان و همسرش سالها برای طراحی و اخذ موافقت اصولی آن تلاش کرده اند.) به منزلة پاسداشت یاد همسر و نیز بازگشت خانواده به محیط کار و فعالیت،کم کم ارسلان افسرده را برمی انگیزد.

اتفاق مبارکی که می تواند درکنار اشتغال آفرینی، حس منفی خام فروشی و نقش غیر مولد را از اذهان مردم بومی بزداید و مشکلات جانبی زیست محیطی و تخریب راههای ارتباطی را نیز کاهش دهد.

پنجشنبه ای که اصلان و الناز به همراه ایدین سر قبر مرحومه می روند، گلاره را دوباره در آن حوالی می بینند. اصلان از ریسک و جسارت گلاره در وثیقه گذاری برای دیگری اظهار تعجب می کند و الناز از شناخت و اعتماد کامل گلاره به همسر گذشته اش می گوید که حلال و حرام را بیشتر از خود او می فهمد و بدان پایبند است. ارسلان که طی زیارت قبر، از گفتگو با آیدین می پرهیزد، توصیه های لازم را به الناز و اصلان می کند و سپس همراه دختر بیمارش راهی کوههای خلخال شده و در مهمانخانه ای جنگلی اقامت می گزینند. در همان اثنایی که او به واسطة پسرخاله اش خود را آمادة مذاکره با سرمایه گذار پیشنهادی وی (حاج ابراهیم ) می کند، گلاره نیز سرخورده از جواب رد دوباره ای که شنیده و برنامه اش برای احیای رابطة از دست رفته با وثیقه گذاری و پیشنهاد کمک مالی برای تحقق رویاهای ارسلان با شکست روبرو شده است، می کوشد راه دیگری بیابد و با کمک یکی از خدمتکاران مهمانخانه درجریان کارها و اقدامات وی در منطقه قرار گیرد.

در این میان، آیلا که هنوز از منگی و فراموشی و تکلم ناقص رنج می برد غرق عکاسی از طبیعت ، راهها و

خانه های روستایی نزدیک معادن سنگ، زمینه ساز معاشرت های صمیمانه و طنز آلود پدرش با روستائیان علاقمند به واگذاری بخشی از زمین های خود برای احداث کارخانة فرآوری سنگ، می گردد و درصحنه ای نیز، بطور تصادفی شاهد گفتگوی یکی از خدمتکاران غیربومی هتل با گلاره است.

زمانی که حاج ابراهیم به همراه قدرت به خلخال می آید و از محل پیشنهادی احداث کارخانة فرآوری سنگ در نزدیکی معدن بازدید می کند، با مشاهدة شور و شوق محلی ها و طرح توجیهی اقتصادی کارخانه که توسط ارسلان و همسر مرحومه اش، تهیه شده و نیز آگاهی از مراحل هفت گانة فرآوری سنگ و نیاز بازارهای جدید

، واکنشی دلگرم کننده و مساعد به پیش نویس اولیة قرارداد مشارکت در سرمایه گذاری نشان می دهد و احساسی از خشنودی و امید به احداث کارخانه، پس از ماهها تلخی و پریشانی، به خانوادة ارسلان برمی گردد.

گلاره پس از آگاهی از تفاهم نامة منعقده با حاج ابراهیم و بی اعتنایی ارسلان به پیشنهادهای مشارکت وی، مستنداتی را که حاکی از ورشکستگی پسر ارسلان و بدهی های سنگین شرکت خانوادگی دانش بنیان به بانکها و اشخاص است، جمع آوری و در اختیار حاج ابراهیم می گذارد. اسنادی که قصد و ارادة حاج ابراهیم برای مشارکت با خانوادة ارسلان را کم رنگ و میانة او را هم با قدرت ( به دلیل معرفی شرکای بدهکار) مخدوش

می سازد. قدرت که نمی داند چگونه خبرکناره گیری حاج ابراهیم از سرمایه گذاری در احداث کارخانه را به آگاهی ارسلان برساند، ابتدا نزد گلاره می رود و او را به دلیل کینه جویی های دیرینه و اطلاع رسانی های مغرضانه به حاج ابراهیم سرزنش می کند. گلاره با اشاراتی به جدایی تحقیرآمیز او و ارسلان پس از یک سال زندگی مشترک، و وصلت او با دختری از یک خانوادة کارمندی و غیر قابل مقایسه با جایگاه برتر وی، اتفاقات تلخ کنونی را، پیامدهای تقدیری خودخواهی ها و کله شقی های خود ارسلان می داند. قدرت با اشاره به ساده زیستی و پژوهشگری های بی چشمداشت ارسلان، علت جدایی آندو را، ناسازگاری هایی می خواند که به یقین هر دو را از آینده ای که انتظار و آرزو داشته اند، به شکلی جبران ناپذیر دور می کرد و دیر یا زود جدایی تلختری را رقم می زد. گلاره علت اصلی دلزدگی ارسلان از ادامة زندگی با وی را، زرنگی ها و حیله گری های همسر مرحومة وی می پندارد که با تظاهر به علم پژوهی و ماجراجویی های صنعتی، هوش و علاقة ارسلان را ربوده و جلوی بازگشت وی به زندگی گذشته اش را گرفته است. قدرت با اشاره به وصلت ارسلان و ساناز پس از گذشت چهار سال از جدایی آندو، طی سالهای تحصیل در دانشکدة معدن، بدگویی در بارة آن مرحومه را که سالیان زیادی از عمرش را همراه همسرش وقف تحقیق و تأسیس یک شرکت دانش بنیان کرده است، ناروا

می خواند. قدرت در پایان ملاقات، با اشاره به تاوانهای سنگینی که ارسلان طی همة این سالها داده است، ادامة این کینه جویی ها و کارشکنی های او را بیهوده و نابجا می خواند. گلاره ضمن اشاره به جواب رد خود به همة خواستگاران خود در تمامی این سالها، از حسی که نه به کلام می آید و نه مسافت و زمان و مکان می شناسد، ابراز عجز و لابه می کند.

ضربة دوم پس از خبر انصراف حاج ابراهیم از سرمایه گذاری، با خبر بازگشت داوطلبانة آیدین به زندان در پی جلسة بازپرسی دوم فرود می آید. ارسلان آشفته، آیلا را به خواهرش در اردبیل می سپارد و خود راهی دادگستری می شود. آیدین در ملاقات با پدرش از وی می خواهد سند وثیقه را برای اخذ وام کارخانه آزاد کند و اقداماتش را برای تحقق پروژه ای که سالها رویای مشترک او و مادرش بوده است، دوباره از سر بگیرد. او تصمیمش برای اینکه بهای اشتباهاتش را خودش با تحمل حبس پس بدهد، با او در میان می گذارد و از اینکه

نتوانسته است همچون برادر معمار و با استعدادش، فرزندی شایسته و مایة افتخار باشد، ابراز شرمندگی و خود را به خاطر مشاجرة لفظی با مادرش پیش از تصادف جاده ای، مقصر می داند. ارسلان متأثر از اظهارات پسر متنبه خود، از قدرت می خواهد مذاکره با دو نزول خور شاکی برای قسط بندی پرداخت بدهی ها را عهده دار شودو خود نیز پس از هماهنگی با آتیلا، راهی ازمیر می شود. شریک هتلدار آیدین در ازمیر، برخورد سرد و بسیار گله مندی را با پدر و برادر آیدین، در پیش می گیرد و از فشارهای مالی شدید ناشی از تعطیلی هتل در دوران کرونا و پولهای نزولی آیدین که بدون آگاهی وی گرفته شده و اوضاع مالی را بحرانی تر کرده است، می گوید. ارسلان با اشاره به پیشینه و اعتبار خانوادگی پدر مرحومش در صادرات فرش اردبیل به آلمان و شایستگی فرزندانش از جمله آتیلا که پس از فارغ التحصیلی در آلمان و بازگشت به ترکیه نزد برادرش، به آرشیتکتی فرهیخته و نوآور در آنجا شناخته شده است از توان او در روند بازسازی هتل نیمه تعطیل او و نیز پتانسیلهای جدید همکاری پس از احداث کارخانة فرآوری سنگ در خلخال، می گوید و بسیار می کوشد شریک دلخور آیدین را به ادامة فعالیت و شراکت امیداور و متقاعد سازد.

درسوی دیگر نیز قدرت با کمک پسرش، حمید، پس از جمع آوری مستنداتی در بارة نحوة فعالیت دو نزول خور بدنام، عواقب قضایی کارهایشان را گوشزد و آنها را وادار به مذاکره و توافق برای قسط بندی بدهی های آیدین می کند. درست زمانی که ارسلان به ایران برمی گردد و خود را آمادة امضای چکهای تازه و پس گرفتن سفته ها

می کند، ناگاه با غیبت دو نزول خور روبرو می شوند. قدرت پس از تعقیبی شبانه روزی، یکی از نزول خورها

گیر می اندازد و با ارایة فهرستی از قربانیان نزولخواری های بیرحمانة او و همکارش، اعترافهایی تکان دهنده

می شنوند. هر دو نزولخور از تحریکات مغرضانة گلاره و دریافت پول از وی برای عدم امضای رضایتنامه

می گویند. روزی که آیدین پس از قسط بندی بدهی ها و کسب رضایتنامه آزاد می شود، ارسلان با مستنداتی که قدرت در اختیارش گذاشته است، و نیز اظهارات خدمتکار هتل، اظهارنامه ای را علیه اقدامات توطئه آمیز گلاره ثبت می کند و پس از برگشت آیدین به نزد برادرش در ترکیه، دوباره به اصرار قدرت و پسرش، همراه آیلا راهی خلخال می گردد. جایی که ازدحامی از روستائیان خرسند از بازگشت ارسلان برپاست و حضور غیرمنتظرة حاج ابراهیم در سایت پیشنهادی احداث کارخانه، هیجان و شادی آنها را دو چندان می سازد.

آیلا عکسهایی از روستائیان در مه سنگین معدن و سایت آیندة کارخانه را با دوربینش ثبت می کند و برای دو برادرش که به ازمیر برگشته اند، می فرستد. در یکی از عکسها، چهرة محجوب حمید هم نمایان است که از گوشه ای کنار پدرش به دوربین آیلا خیره شده است.